

کرده. سهودی با تاکید گفته است: این عقیق، بجز عقیق مدینه است. این، در سرزمین مزینه ولی در نزدیکی عقیق مدینه است.^۱ برخی از روایات، المعادن و عقیق را در همان اقطاع آورده ولی برخی دیگر، آن دو را دو اقطاع جداگانه یاد کرده‌اند. گفته‌اند که عمر بن خطاب، به کمک شرط این اقطاع یعنی «مُتَمَلّاً يَتَمَلُّهُ» بر بلال مُزَنی استدلال کرده و گفته است که: هر بخش از این ملک را که در آن، کار نمی‌کنی و توانایی کار کردن در آن را نداری، از تو باز می‌ستانیم و به دیگران که نیازمند زمین‌اند می‌دهیم.

زُبیر بن ابوبکر در «کتاب العقیق» نوشته است که پیامبر خدا(ص) بخشی از العقیق را به بلال بن حارث مُزَنی اقطاع داد و در آن باره، برای او فرمانی نوشت که متن آن این است:
به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
این نوشته‌ای است که محمد فرستاده خدا به بلال بن حارث داده است: وی بخشی از العقیق را تا آنگاه^۲ که در آن کار کند، به‌وی داده است.
معاویه آن را نوشت.

۱. بنگرید: یاقوت، واژه «العقیق». م.

۲. در اینجا عبارت متن برای مؤلف مفهوم نبوده و توضیح مؤلف چنین است: «مایع (؟ برح، مهمل بالأصل)». م.

۱۶۵

برای قبیلهٔ اَسْلَم

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۴ (ش ۲۹): الْمُحَبَّر، ابن حبيب، ص ۷۵ (خطی موزه بریتانیا) و آن با ص ۱۱۱ چاپ حیدرآباد، برابر است.

بنگرید: کابتانی، ۲۲/۸ (تعلیق دوم): اشپرنگر، ۲۴۱/۳؛ اشپربر، ص ۱۹.

برای اَسْلَم از خُزاعه:

برای آن دسته از مردم اَسْلَم که ایمان آورده نماز را به‌پا دارند و زکات دهند و نسبت به دین خدا پاکدل باشند.^۱

بی‌گمان، حق ایشان است که در برابر کسی که بر آنان ستم کند، از یاری مسلمانان بهره‌مند گردند. ایشان نیز وظیفه دارند که هرگاه پیامبر خدا(ص) آنان را به یاری خویش فراخواند، وی را یاری دهند. نسبت به این پیمان‌نامه، بیابان‌نشینان قبیلهٔ اَسْلَم، با شهرنشینان برابرند.

[این پیمان را] العلامین حضرتی نوشت و بر آن گواه گشت.

۱. یعنی روی سخن در این پیمان، با کسانی از این قبیله است که دارای شرطهای یادشده باشند. م.

۱۶۶

روایتی دیگر از نص پیشین

المغازی، واقدی، ورق ۱۷۶ ب - ۱۷۷. و نسخه چاپی ص ۷۸۲. إمتاع، مقریزی (خطی) از
واقدی ص ۱۰۰۶.
بنگرید: اشهربر، ص ۱۹.

پیامبر خدا در الأسطاط بود که بُریده^۱ بن حُصیب، کسان قبیله أسلم را نزد وی آورد و گفت: ای پیامبر خدا! این قبیله اسلم است و اینک جایگاه ایشان. هر کس از اینان که از جایگاه خویش بیرون آمده، سوی تو آمده است. دسته‌ای از آنان نیز در کنار چهارپایان و جایگاه زندگانی خود مانده‌اند. پیامبر خدا (ص) گفت: شما هر جا که باشید، در شمار مهاجران خواهید بود. رسول خدا علاء حضرتی را پیش خواند و دستور داد که پیمان‌نامه زیر را برای آنان بنویسد:
این، پیمان‌نامه‌ای است از سوی محمد پیامبر خدا برای قبیله أسلم:

آن کس که در راه خدا از جایگاه زندگانی خویش دور گردد و گواهی دهد که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، بی‌گمان به خدا ایمان آورده است و در پناه او و پیامبرش خواهد زیست. تصمیم ما و شما نسبت به کسی که بر ما ستم کند، یکسان است. دست، یکی و پیروزی یکی است.^۲ در این پیمان، بیابان نشینان قبیله أسلم، با شهرنشینان ایشان برابرند. اینان هر جا که باشند، در شمار مهاجران‌اند.

[این فرمان را] علاء حضرتی نوشت.

۱. وی بُریده بن حُصیب بن عبدالله... بن سلامان بن أسلم بود. او همنشینی پیامبر را نیز دریافته بود (الاستقاق، ص ۴۷۸؛ جمهره، ص ۲۴۰). م.

۲. ما با شما همدستیم (ما یاور یکدیگریم) و پیروزی شما، پیروزی ماست. م.

۱۶۷ برای حُصَین بن اوس اُسَلَمی

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۲ (ش ۲۰).

پیامبر خدا برای حُصَین بن اوس اُسَلَمی فرمانی نوشت که:
وی الفُرغین و ذات اَعْشاش را به او داده است. هیچ کس نمی‌تواند در آنها بر وی ادعایی داشته
باشد.

[این فرمان را] علی نوشت.

۱۶۸ برای قبیله اُسَلَم

ابن سعد ج ۳/۱ ص ۸۲ (ش ۱۳۹): عمخ، ص ۲۷، در ذیل کلمه «عُمیر بن اَفصی اُسَلَمی».
بنگرید: کایتانی، ۴۳/۶.

پیامبر خدا برای اسلم و دیگر گروندگان به اسلام از قبایل عرب که در ساحل دریا و دشت و هامون
سکنی گزیده بودند، فرمانی نوشت و در آن، زکات و پرداختنیهای واجب چهارپایان را بیان کرد.
این نوشته را ثابت [بن قیس بن] شماس نوشت؛ و ابو عبیده و عمر خطاب، بر آن گواه گشتند.
این اثر گفته است: ابوموسی آن را در کتاب خود آورده است، اما خود گوید: از آنجا که راویان
این فرمان، آن را با واژه‌هایی ناآشنا آورده و آن را دگرگون ساخته بودند، از آوردن آن خودداری
کردیم.

به متن فرمان دست نیافتیم.

۱۶۹

برای عُمَر بن أَفْصَى اسَلَمَى

ابن اثیر، أسدالغابه، ۱۴۰/۴.

متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱۷۰

برای ماعِز بن مالک اسَلَمَى

أسدالغابه، ۲۷۰/۴؛ الاستیعاب، ش ۱۱۵۶، الجَرخُ والتَّعدیل ابوحاتم رازی ج ۱/۴ ش ۱۷۸۶ (نیز وی گفته است ج ۲/۲ ش ۶۹۷؛ برای ماعز، بدون نسبت ماعز به کسی، شاید آن گفته، همین است. نیز بنگرید: فرمان ۲۱۸ پس از این؛ این دو با یکدیگر اشتباه گشته‌اند.

پیامبر خدا(ص) در زمینه اسلام آوردن قوم وی، به او، نوشته‌ای داد.
متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱۷۱

تجدید پیمان خُزاعه

کتاب السیره، زینب دُخلان (در حاشیه انسان العیون خلی، چاپ ۱۲۹۲ هـ) ج ۳ ص ۳۰۳-۳۰۴؛ الخلی ۸۰/۳؛ المعاهدات والمُحالفات، حسن خطاب الوکیل، ص ۵۷-۵۹؛ المنمق، ابن حَبیب (خطی لکهنو، ص ۶۱)، نسخه چاپی ص ۹۰-۹۱؛ أنساب الأشراف، بلاذری ۷۱/۱-۷۲.

مقابله کنید: طبری ص ۱۰۸۴ و پس از آن؛ مفازی، واقدی، ورق ۱۷۶ ب؛ و از چایی، ص ۷۸۱-۷۸۲؛ یعقوبی، ۲۷۸/۱-۲۷۹.

آنگاه که عبدالمطلب نیای پیامبر (ص) دربارهٔ میدانها و آستانه‌های ابرسانی به حاجیان، با عم خود نوفل به کشمکش و ستیز برخاست، قبیلهٔ خزاعه با وی هم‌پیمان بودند. ابرسانی حاجیان در دست عبدالمطلب بود، ولی نوفل آن را از وی گرفته بود. عبدالمطلب در این باره از خزاعه خواست که به یاری او برخیزند؛ ولی آنان گفتند: ما در ستیز میان تو و عم تو، در نمی‌آییم. هیچ‌کس از ایشان به کمک وی برخاست. سپس عبدالمطلب به داییه‌های خویش یعنی بنی‌نجرار نامه نوشت و هفتاد تن از ایشان به یاری او آمدند و به نوفل گفتند: آنچه از خواهرزادهٔ ما ستانده‌ای، به وی بازگردان و گرنه، به پروردگار این خانه سوگند که پیکر تو را از شمشیرها انباشته خواهیم ساخت. نوفل آن را به عبدالمطلب بازگردانید. سپس نوفل و برادرزادگان او عبدشمس و عبدالمطلب، با خزاعه هم‌پیمان گشتند.

پیامبر (ص) از این پیمان ایشان آگاه بود. در روز حدیبیه، خزاعه پیمان‌نامهٔ جدش را نزد وی آوردند و آبی بن کعب آن را برای او خواند. متن پیمان‌نامه چنین بود:

آنگاه که سران و اندیشمندان خزاعه نزد عبدالمطلب بن هاشم آمدند، این پیمان میان او و خزاعه بسته شد. کسانی از خزاعه که حضور ندارند، به تصمیم حاضران قبیلهٔ خویش، گردن می‌نهند. بی‌گمان، پیمانها و پیوندهای آفریدگار و آنچه که هرگز به فراموشی سپرده نخواهد گشت، میان ما و شما استوار گشته است. تا آنگاه که خورشید از کوه ثبیر سر برمی‌زند^۱ و کوه جراء برجای است، و دریایی صوفهٔ دریایی را ترمی‌سازد، دستهای ما و شما یکی و پیروزیمان یکی است؛ و پیوسته و برای همیشه میان ما و شما چیزی جز استواری بر پیمان، فزونی نخواهد یافت.

و در روایت دیگر، چنین است:

بار خدایا به نام تو،

این پیمانی است که عبدالمطلب بن هاشم و مردان عمروبن ربیع از خزاعه، بر آن همداستان گشته‌اند. سوگندی فراگیر و ناشکستی یاد کرده‌اند که تا آنگاه که دریایی صوف دریایی را ترمی‌سازد، یاور و غمگسار یکدیگر باشند؛ پیران بر پیران، خردسالان بر خردسالان و شاهدان بر غایبان یاری کنند. با استوارترین پیمان و ریشه‌دارترین پیوند، هم‌پیمان و هم‌پیوند گشتند که تا خورشید بر ثبیر می‌تابد، و تا اشتری در بیابان به اشتیاق رسیدن به آبادانی، راه می‌پوید و تا الأخشبان^۲ برجایند و انسانی در مکه عمره می‌گذارد، این پیمان بر جای ماند و گسسته نگردد. پیمانی که به سبب بلندی زمان خود، جاودانه است؛ و برآمنن آفتاب و فرارسیدن تاریکی شب، بر استواری و دیرپایی آن خواهد افزود.

بی‌شک، عبدالمطلب و فرزندان او و همراهان ایشان و مردم خزاعه، پشتیبان و مددکار یکدیگرند. بر عبدالمطلب است که همراه پیروان خویش، در برابر هر دشمنی، خزاعه را یاری دهد. نیز مردم خزاعه باید در برابر همهٔ تازیان، در خاور و باختر، در دشت و کوهسار، به یاری عبدالمطلب و فرزندان وی و همدستان ایشان، بشتابند. ایشان، خداوند را نگاهبان و سرپرست این پیمان قرار

دادند و اعتماد به خدا، بسنده است.

هنگامی که خزاعه در روز خدیبه از این پیمان با پیامبر (ص) سخن گفتند، پیامبر گفت: من این پیمان را — که با آن به اسلام درآمده‌اید — چه نیکو می‌شناسم! اسلام، همه پیمانهای دوران جاهلی را استوار می‌دارد، ولی در اسلام چنین پیمانی نیست^۲.... با تأیید دوباره این پیمان از دوسوی، کار به پایان آمد؛ ولی پیامبر خدا (ص) با این شرط، تجدید پیمان را پذیرفت که به هیچ ستمگری یاری نرساند، و تنها به یاری ستمدیده برخیزد.

۱. بنگرید: یاقوت، ۹۱۸/۱. — م.

۲. الأختبان: نام دو کوه است که گاهی به مکه و زمانی به منی نسبت داده می‌شوند و آن دو، ابوقیس و قتیقان است (یاقوت، ۱۶۳/۱). — م.

۳. یعنی در اسلام، پیمانی با ویژگیهای پیمانهای جاهلیت، بسته نمی‌شود. — م.

۱۷۲

نیز به خزاعه

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۵ (ش ۳۲): ابو عبید، ۵۱۵؛ أسد القابة، ۱۷۰/۱؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ۷۰/الف؛ عمخ، ش ۲۰؛ کنز العمال، ج ۲ ش ۶۱۶۱؛ مغازی، واقعی، ورق ۱۷۰ ب؛ چاپی ص ۷۴۹-۷۵۰؛ عمر موصلی، ۲۸/الف. مقابله کنید: ابن عبد ربّه، ۷۶/۲؛ الاستیعاب، ش ۲۰۹؛ ابو عبید، ش ۴۴۸. بنگرید: کایتانی، ۲۱/۸؛ اشپرنگر، ۴۰۴/۳؛ اشپریر، ص ۲۰.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا [به بُذیل [بن وَرْقام] و بُسر و سران بنی عمرو:

[همانا من همراه شما آفریدگاری را که جز او خدایی نیست، می‌ستایم]. پس از ستایش خدا: من پیمان^۱ شما را نگسسته و درباره شما کوتاهی نکرده‌ام. از میان مردم تِه‌امه، در نظر من شما و پیروان مُطیبی^۲ شما، گرمی‌ترین مردمان و نزدیکترین خویشان من بوده‌اید.

اما بعد: من همان حقی را که برای خویشانم قائلم، برای مهاجران شما نیز در نظر دارم؛ هر چند که این مهاجرت، به سرزمین شخص مهاجر بیانجامد. مگر آنکه وی ساکن مکه باشد^۳؛ نیز مگر برای گزاردن حج، یا عمره در آنجا مانده باشد. از آنگاه که با شما پیمان صلح بسته‌ام، به روی شما

شمشیر نکشیده‌ام و شما از سوی من هراسی نداشته و از رسیدن به خواسته‌های خویش، بازداشته نشده‌اید.

اما بعد: علقمه بن علائه و دو پسر هونده، اسلام آورده‌اند و آن دو از سوی قبیلهٔ عکرمه، پیروان خویش، بیعت کرده‌اند. نظر همهٔ ما در برابر حلال و حرام یکسان است. سوگند به خدا که من [هیچگاه] به شما دروغ نگفته‌ام؛ و بی‌گمان، پروردگارتان شما را دوست خواهد داشت.

۱. متن «الذل»: العهد والحلف والجوار: إلى یعنی پیمان و پناه (تبیان، ۱۷۸/۵، ذیل آیه ۸ سوره توبه «إلا ولا ذمّة...»). م.
۲. مطیین عبارت بودند از بنی‌هاشم، بنی‌زهره، بنی‌الحارث فهر، تیم بن مروه... (بنگرید: واژه‌نامه «مطیب». نیز بنگرید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۵؛ الفائق، ۳/۳۷۲). م.
۳. یعنی کسی که از جایگاه خود به مکه کانون تجمع دشمنان اسلام برود و در آنجا بماند، در شمار مهاجران نخواهد بود. م.
۴. علقمه بن علائه بن أخوص بن جعفر بن کلاب بود. القداء و عمرو پسران خالد بن هونده از بنی عمرو بن ربیع بن عامر بن صعصعه بودند. عکرمه پسر حفصه بن قیس بن عیلان بود (ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۵). م.

(۱/۱۷۲)

به بُسر بن سفیان خُزاعی

ابن سعد، ج ۵ ص ۳۳۸.

او همان کسی است که پیامبر(ص) به وی نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند. متن نامه به‌دست نیامده است.

(۲/۱۷۲)

به بُدیل بن وِرْقَاء بن عبدالعُزَی خُزاعی

ابن سعد، ج ۵ ص ۱۳۳۹، ج ۲/۴ ص ۳۱.

وی همان کسی است که پیامبر خدا(ص) به وی نامه نوشت.
 «در مجلد چهارم [ابن سعد] آمده است که: پیامبر خدا(ص) بهوی و بُسر بن سفیان نامه نوشت و
 آن دو را به اسلام فراخواند». متن نامه به دست نیامده است.

(۳/۱۷۲)

نوشته پیامبر(ص) برای بدیل بن ورقاء

تجیل المنفعة، ابن حجر ش ۸۳؛ الجرح و التعلیل، ابوحاتم رازی ۲/۲ ش ۱۳۴۴.

از سلمة بن بدیل بن ورقاء روایت است که گفت: پدرم نوشته‌ای به من داد و گفت: فرزندم
 این نوشته پیامبر خدا(ص) است. پس در نگاهداری آن، به یکدیگر سفارش کنید. زیرا تا آنگاه
 که این نوشته در دست شما باشد، پیوسته با نیکروزی همراه خواهید بود. گفت: این نامه به
 خطّ علی بن ابی طالب بود.

متن نامه در دست نیست. شاید این نامه، همان است که ما آن را با شماره ۱۷۲ آورده‌ایم.

برای گروهی در کوههای تیهامه

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۹ (ش ۴۶).

مقابله کنید: لسان «جمع».

بنگرید: کایتانی، ۲/۷؛ اشهربر ص ۱۶.

پیامبر خدا(ص) برای گروهی از مردم کتانه، مُزَینه، الحَکَم، القاره و بردگان پیرو ایشان که در کوههای تیهامه راه را بر رهگذران بسته بودند، نامه نوشت. هنگامی که پیامبر خدا پیروز گشت، نمایندگان از ایشان نزد وی آمدند و پیامبر(ص) برای ایشان نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد پیامبر فرستاده خدا، برای بندگان از بند رسته خدا: اگر ایشان به اسلام بگروند، نماز بگذارند و زکات دهند، بردگانشان آزاد می‌شوند و سرپرست و سرورشان محمد خواهد بود. هر کس از آنان که از قبیله‌ای بوده است، به آن قبیله بازگردانیده نخواهد شد. هر خونی که ریخته و هر مالی که ستانده باشند، از آن خود ایشان خواهد بود. هرگونه طلبی از مردم داشته باشند، بی‌آنکه ستمی بینند، برای آنان ستانده خواهد شد. حق این مردمان است که این پیمان از سوی خدا و محمد، به کار گرفته شود. درود بر شما (آسیبی به شما نخواهد رسید).

[این فرمان را] اُتبی بن کعب نوشت.

(الف/۱۷۳)

برای بنی الضبیب (از قبیله جُدام)

ابن سعد، ۲/۴ ص ۶۷.

مقابله کنید: إمتاع الأسماع، مقریزی، ۲۶۶/۱-۲۶۷.

رافع بن مُکیث بن عمرو جهنی... در گروه شیخونی که پیامبر خدا(ص) در جُمادی دوم سال ششم هجری به فرماندهی زیدبن حارثه به چشمی گسیل داشته بود، شرکت داشت. زیدبن حارثه او را بر

شتری از شتران آن مردم - [که چنان که مقریزی تصریح می کند، بنی ضیب بودند] - سوار کرد و به عنوان پیک، نزد پیامبر فرستاد. علی بن ابی طالب (ع) در میان راه، شتر را از وی گرفت و به بنی ضیب بازگردانید. این کار هنگامی رخ داد که پیامبر خدا (ص) علی را برای بازگردانیدن اموال بنی ضیب به ایشان، گسیل داشته بود. زیرا آنان نزد پیامبر آمده اسلام پذیرفته بودند و پیامبر (ص) نیز، فرمانی برای آنان نوشته بود.

(تاریخ (اعزام) گروه شیخون زید، نادرست است، زیرا پیامبر (ص) او را پس از صلح حدیبیه روانه ساخته بود و حدیبیه در ذی القعدة سال ششم هجری رخ داد).
متن فرمان به دست نیامده است.

۱. بنی ضیب، تیره‌یی از جُذام بوده‌اند. جُذام پسر عمرو بن عدی... بن زید بن یثجُب و پدر قبیله جُذام بود (الاستقاق، ص ۳۷۵؛ جمهره، ص ۴۲۰ و ۴۷۷). م.

۱۷۴

به مالك بن أحمَر جُذامی عوفی

بث ج ۲۷۱/۴؛ بح ش ۷۵۸۵ (به نقل از بَنُو و طَبْرانی در الأوسط)؛ مُنَجَّم الصَّحَابَةِ، ابن قانع (خطی) ورق ۱۶۵/ب - ۱۶۶/الف؛ مِيزَانُ الاِغْتِیَالِ، ذَهَبی ۱۵/۲.
مقابله کنید: الجَرَحُ وَالتَّعْدِیلُ، ابوحاتم رازی ۱/۴ ش ۸۹۷؛ بعب ش ۱۰۶۹؛ الاِصَابَةُ، ابن حجر ۱۷/۶.

هنگامی که مردم قبیله جُذام از آمدن پیامبر (ص) به تَبُوك آگاه شدند، مالك بن أحمَر نزد وی آمد و اسلام پذیرفت و از پیامبر درخواست کرد که نوشته‌ای به وی دهد که در آن، پیامبر او را به اسلام فراخوانده باشد. از این‌رو پیامبر خدا (ص) بر پاره‌ای پوست به پهنای چهار انگشت و به درازای يك وجب، نوشته‌ای به او داد. نوشته آن پاك شده بود^۱ و ایوب آن را برای من خواند:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد فرستاده خدا برای مالك بن أحمَر و مسلمانان پیرو او: ایشان تا آنگاه که نماز بگزارند و زکات دهند، از مسلمانان پیروی کنند و از مشرکان دوری گزینند، يك پنجم (خمس) دست‌آورد جنگی^۲ و سهم بدهکاران^۳ و دیگر سهمها را بپردازند، این نوشته برای ایشان زنهارنامه‌ای خواهد بود و در زنهار خدای توانا و بزرگ و محمد پیامبر خدا خواهند زیست.

۱. گویا در متن اصلی، به جای کلمه «انماح» «انمخى» از «مخو» بوده است که در اینجا به غلط «انماح» چاپ شده است. نیز گویا منظور راوی این است که خطوط فرمان، مقداری ناخوانا شده بوده است و گرنه، امکان خواندن آن از میان می‌رفت. م.
۲. متن «المقّم»: دست‌آورد جنگی (غنیمت و قبیله)، (المحکم، ۳۲۰/۵). م.
۳. متن «الغارمین»: بنهکاراتی که در راه گناه، بنهکار نگشته باشند (جوامع الجامع، ص ۱۸۱؛ نیز بنگرید: سوره توبه/۶). م.

۱۷۵

برای رفاعه^۱ بن زید جذامی

به ص ۹۶۳-۹۶۲؛ بس ج ۲/۱ ص ۸۳ (ش ۱۴۰)؛ بط ش ۱/۱۶؛ قلّش ۳۸۲/۶؛ عمخ ش ۱۵؛ فریلون ج ۳۵/۱؛ طب ۱۷۴۰؛ منازی، الواقدی، ورق ۱۲۸، چاپی ۵۵۷؛ عمرالموصلی ج ۸ ورق ۳۱ ب؛ المُنَجِّم الکبیر، طبرانی (خطی فاتح، استانبول) ورق ۱۶/الف؛ الحلی (ج جدید) ۲۵۹/۲؛ الکاندهلوی، حیاة الصحابة ۲۱۲/۱ (وی به مَجْمَع الزوائد هیثمی ۳۱۰/۵، الاصابة ۴۴۱/۳ به نقل از المنازی اموی، نیز ارجاع داده است)؛ بث «رومان بن بجه» (۱۹۰/۲) وی گفته است: ابوموسی آن را در کتاب خود آورده است، و «رفاعة بن زید ضَمَى» (۱۸۱/۲) وی گفته است: هر سه تن، آن را آورده‌اند، و «معبد جذامی» (۳۹۰/۴)، او گفته است: ابوموسی آن را آورده است.

مقابلہ کنید: بعب ش ۷۵۸.

بنگرید: اشهرنگر ۲۷۹/۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمانی است از سوی محمد فرستاده خدا برای رفاعه بن زید:

بهراستی که من وی را از سوی خویش، برای همه مردم قبیله او و هرکس که برایشان وارد شود، گسیل داشته‌ام تا ایشان را به سوی خدا و فرستاده او فراخواند. از این رو هرکس از ایشان که به وی روی آورد، به حزب خدا و پیامبرش پیوسته است؛ و هرکس که از وی روی گرداند، تنها برای مدت دو ماه، در امان خواهد بود.

۱. پیش از جنگ خیبر، به هنگام صلح حدیبیه، رفاعه بن زید جذامی نزد پیامبر (ص) آمد و به اسلام گروید. پیامبر خدا فرمانی برای وی نوشت و او را به سوی مردم قبیله خویش گسیل کرد و او همان کس است که بنده خود بمنعم را به پیامبر خدا بخشید (ابن هشام، ۲۴۳/۴؛ المعارف، ص ۱۴۸). م.

۱۷۶

برای بنی جفال جُذامی

الذییلی، ش ۴؛ الأمکنه، حازمی (خطی) به نقل از دیبلی ش ۴۳.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر به بنی جفال بن ربیعه بن زید جذامی:

همانا سرزمین ارم از آن ایشان است و برای بازستاندن آن دیار از ایشان، هیچ کس نباید به آنجا گام نهد و یا درباره آن با ایشان به مخاصمه برخیزد. هر کس بر ایشان دعوی حقی کند، وی را حقی نخواهد بود و تنها حق بنی جفال بر آنجا استوار است. [این فرمان را] الأرقم نوشت.

۱۷۷

به جذام و قضاعه

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۳-۲۴ (ش ۲۷).

بنگرید: اشهرنگر، ۴۳۰/۱.

پیامبر خدا (ص) به سعد هذیم از قضاعه و جذام، يك نامه نوشت تا آنان را با واجبات زکات آشنا سازد. به ایشان دستور داد که زکات و خمس خود را به ابی و عتبسه، دو تن فرستادگان وی، و یا به کسی که آن دو گسیل دارند، بپردازند.

به زهیر بن قرضیم^۱ از قضاعه

الاستقاق، ابن کزید، ص ۳۲۳ (قرضم/قرضم)؛ ابن عبیرته، ۷۲/۲؛ نیز بنگرید: ش ۱۳۸ پیشین؛ این دو نوشته با یکدیگر اشتباه شده‌اند. مقابله کنید: ص ۸۴۷؛ الأکوع ص ۱۱۸-۱۱۹ و حاشیه آن، وی به اشتقاق ابن کزید ارجاع داده و او را العجیل بن قتاب/قباث، نامیده است.

ایشان تیره‌ای از قضاعه‌اند... که زهیر بن قرضیم بن عجلیل یکی از ایشان است. همو بود که به‌عنوان نماینده، نزد پیامبر(ص) آمد و پیامبر فرمانی برای وی نوشت و او را به‌سوی مردم خویش بازگردانید.

متن فرمان، به‌دست نیامده است.

۱. زهیر بن قرضیم بن العجیل... بن مَهْرَة بن حیدان است. وی به نمایندگی از سوی قوم خویش نزد پیامبر آمد و به‌سبب دوری راهش، سخت مورد مهر و لطف پیامبر قرار گرفت (جمهره، ص ۴۴۰؛ الاستقاق، ص ۵۵۳). قرضیم (فرمانروا) پدر قبیله‌ای از مَهْرَة بن حیدان بود (المحکم، ۳۷۷/۶). م.

الف/۱۷۸

به قبیله عُنْرَه

بس ج ۲/۱ ص ۲۳، ش (۶۰).

پیامبر خدا بر روی پوست درخت خرما، برای بنی‌عُنْرَه نامه‌ای نوشت و آن را همراه مردی از آن قبیله، فرستاد. وَرْد بن مرداس، یکی از مردان بنی‌سَعْد هذیم، بر وی تاخت و آن پوست را درهم شکست. (وی سپس اسلام آورد و در پیکار وادی القُرَی یا پیکار القرده، با زید بن حارثه به شهادت رسید).

متن نامه، در دست نیست. شاید نامه زیرین شماره ۱۷۹، در پی همین نامه نوشته شده است.

۱۷۹

به زمل^۱ بن عمرو از قبیله بنی عنُتره

عَمخ ش ۵۲ (به نقل از زادالمعاد).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا، برای زمل بن عمرو و کسانی که به ویژه با وی به اسلام گرویده‌اند: من او را از سوی خود، به جانب همه افراد قبیله‌اش گسیل داشته‌ام. از این‌رو، هر کس به اسلام بگردد، به حزب خدا پیوسته است، ولی کسی که اسلام نیاورد، دو ماه در زنهار خواهد بود^۲.
علی بن ابی طالب و محمد بن مسلمة انصاری، گواه گشتند.

۱. زمل پسر عمرو بن عنز عنُتری بود. او از همنشینان پیامبر خدا برخوردار گشته بود. پیامبر خدا (ص) پرچمی به دست وی داد و او را به سوی یبکاری روانه ساخت. وی با همان پرچم در جنگ صفین همراه سپاه معاویه، به کارزار پرداخت (جمهره، ص ۴۴۹). م.
۲. یعنی دو ماه در زنهار خواهد بود که این سرزمین را ترك گوید. م.

(الف/۱۷۹)

نامه پیامبر (ص) برای جزء بن عمرو عنُتری

الجرح والتعذیل، ابوحاتم رازی ج ۲۱/۱ ش ۲۲۶۵، و نیز ۱۳۲۸.

اقیصا از جزء بن عمرو روایت کرده است که وی نزد پیامبر آمد و پیامبر خدا (ص) برای او نامه‌ای نوشت.

متن نوشته، به دست نیامده است.

به الأسقع بن شریح بن حریم از قبیله جرّم

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۶۹-۷۱ (ش ۱۲۰)؛ عمخ، ص ۳۷ تحت عنوان «وفود جرّم».
بنگرید: کایتانی، ۴۱/۱۰؛ اشپرنگر، ۴۲۹/۳.

نمایندگان جرّم: گفته‌اند که دو مرد به نامهای: أسقع بن شریح بن حریم بن عمرو بن رباح، و هونذ بن عمرو بن یزید بن رباح، نزد پیامبر (ص) آمده مسلمان گشتند و پیامبر اسلام برای آن دو یک فرمان نوشت.
متن فرمان، به دست نیامده است.

[متن پیامبر (ص) با قبیله ثقیف از وَجّ (طائف) (پ ۱۸۱)]

الأولى

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَزَا ثَقِيفًا. فَلَمَّا أَنْ سَمِعَ صَخْرُ (ابن العيلة الأحمصي) رَكِبَ فِي خَيْلٍ يُعِدُّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوْجَهُ قَدْ انصَرَفَ وَلَمْ يَفْتَحْ. فَجَعَلَ صَخْرُ يَوْمئِذٍ عَهْدًا لِلَّهِ وَذِمَّةً أَنْ لَا يُفَارِقَ هَذَا الْقَصْرَ حَتَّى يَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَلَمَّا نَزَلُوا، كَتَبَ صَخْرُ إِلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ ثَقِيفًا قَدْ نَزَلَتْ عَلَى حُكْمِكَ.
يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا مُقْبِلٌ إِلَيْكَ وَهُمْ فِي خَيْلٍ.
فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً. (وَاتَّهَمَتِ الْمُفَاوِضَةُ عَلَى إِسْلَامِهِمْ وَعَلَى مُعَاهَدَتِهِ كَمَا يَلِي).

الثانية

- (۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.
- (۲) هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) لثَقِيفٍ.
- (۳) كَتَبَ: أَنْ لَهُمْ ذِمَّةُ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، وَذِمَّةُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّبِيِّ، عَلَى مَا كَتَبَ لَهُمْ فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ:
- (۴) إِنْ وَإِدْيِهِمْ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ لِلَّهِ كُلُّهُ، عِضَاهُ وَصَيْدُهُ وَظَلْمٌ فِيهِ وَسَرَقٌ فِيهِ أَوْ إِسَاءَةٌ.

- (٥) وثَقِيفُ أَحَقُّ النَّاسِ بَوَجًّا. وَلَا يُعْتَبَرُ طَائِفُهُمْ وَلَا يَدْخُلُهُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَغْلِبُهُمْ عَلَيْهِ. وَمَا شَاءُوا أَخَذْتُوا فِي طَائِفِهِمْ مِنْ بَنِيَانٍ أَوْ سِوَاهُ بِوَادِيهِمْ.
- (٦) وَلَا يُخْشَرُونَ وَلَا يُعْشَرُونَ وَلَا يُسْتَكْرَهُونَ بِمَالِهِ وَلَا نَفْسِهِ.
- (٧) وَهُمْ أُمَّةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، يَتَوَلَّجُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ حَيْثُ مَا شَاءُوا، وَأَيْنَ مَا تَوَلَّجُوا وَلَجُوا.
- (٨) وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَسِيرٍ فَهُوَ لَهُمْ، هُمْ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ حَتَّى يَفْعَلُوا بِهِ مَا شَاءُوا.
- (٩) وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دَيْنٍ فِي رَهْنٍ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَ أَجَلُهُ فَإِنَّهُ لِيُؤَاطَ مَبْرَأً مِنَ اللَّهِ. وَمَا كَانَ مِنْ دَيْنٍ فِي رَهْنٍ وَرَاءَ عُكَاظٍ فَإِنَّهُ يُقْضَى إِلَى عُكَاظِ بَرَأْسِهِ.
- (١٠) وَمَا كَانَ لِثَقِيفٍ مِنْ دَيْنٍ فِي صُحُفِهِمْ الْيَوْمَ الَّذِي أَسْلَمُوا عَلَيْهِ فِي النَّاسِ فَإِنَّهُ لَهُمْ.
- (١١) وَمَا كَانَ لِثَقِيفٍ مِنْ وَدِيعَةٍ فِي النَّاسِ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ غَنِمَهَا مُودَعَهَا أَوْ أَضَاعَهَا، إِلَّا فَإِنَّهُ مُؤَدَّاةٌ.
- (١٢) وَمَا كَانَ لِثَقِيفٍ مِنْ نَفْسٍ غَائِبَةٍ أَوْ مَالٍ فَإِنَّ لَهُ مِنَ الْأَمْنِ مَا لِشَاهِدِيهِمْ. وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ مَالٍ بِلَيْتَةٍ فَإِنَّ لَهُ مِنَ الْأَمْنِ مَا لَهُمْ بَوَجًّا.
- (١٣) وَمَا كَانَ لِثَقِيفٍ مِنْ خَلِيفٍ أَوْ تَاجِرٍ فَإِنَّ لَهُ مِثْلَ قَضِيَّةِ أَمْرِ ثَقِيفٍ.
- (١٤) وَإِنْ طَعَنَ طَاعِنٌ عَلَى ثَقِيفٍ أَوْ ظَلَمَهُمْ ظَالِمٌ، فَإِنَّهُ لَا يُطَاعُ فِيهِمْ فِي مَالِهِ وَلَا نَفْسِهِ، وَإِنْ الرَّسُولُ يَنْصُرُهُمْ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ.
- (١٥) وَمَنْ كَرِهُوا أَنْ يَلْجَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَا يَلْجُ عَلَيْهِمْ.
- (١٦) وَإِنْ السُّوقَ وَالْبَيْعَ بِأَفْنِيَةِ الْبُيُوتِ.
- (١٧) وَإِنَّهُ لَا يُؤَمَّرُ عَلَيْهِمْ إِلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ عَلَى بَنِي مَالِكِ أَمِيرُهُمْ، وَعَلَى الْأَخْلَافِ أَمِيرُهُمْ.
- (١٨) وَمَا سَقَّتْ ثَقِيفٌ مِنْ أَعْنَابِ قُرَيْشٍ فَإِنَّ شَطْرَهَا لِمَنْ سَقَاهَا.
- (١٩) وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دَيْنٍ فِي رَهْنٍ لَمْ يُلْطَ فَإِنْ وَجَدَ أَهْلَهُ قَضَاءً قَضَوْا. وَإِنْ لَمْ يَجِدُوا قَضَاءً فَإِنَّهُ إِلَى جُمَادَى الْأُولَى مِنْ عَامٍ قَابِلٍ. فَمَنْ بَلَغَ أَجَلُهُ فَلَمْ يَقْضِهِ فَإِنَّهُ قَدْ لَاطَهُ.
- (٢٠) وَمَا كَانَ لَهُمْ فِي النَّاسِ مِنْ دَيْنٍ فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ إِلَّا رَأْسُهُ.
- (٢١) وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَسِيرٍ بَاعَهُ رَبُّهُ فَإِنَّ لَهُ بَيْعَهُ. وَمَا لَمْ يُبْعَ فَإِنَّ فِيهِ سِتُّ قَلَائِصَ، يَصْفَانِ حِقَاقُ وَبَنَاتُ كَبُونَ كِرَامُ سِمَانُ.
- (٢٢) وَمَنْ كَانَ لَهُ بَيْعٌ اشْتَرَاهُ فَإِنَّ لَهُ بَيْعَهُ.

برای قبیلهٔ ثقیف، از وَجِّ (طائف)

ماخذ نوشتهٔ نخست:

بد ۳۶/۱۹؛ بعب ۱۳۹۳.

ماخذ نوشتهٔ (پیمان‌نامه) دوم:

بع ش ۵۰۶؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۶۷ الف-ب.

مقابله کنید: کتاب الخراج، قدامه ورق ۱۲۳؛ بمر ۱۳۵/۱؛ لسان، «لیط»؛ الفائق، زمخشری، واژهٔ «لیط»؛ النهایه، ابن اثیر «لیط»؛ بع ش ۸۳۴؛ بث ۱۱۶/۱ در شرح حال تمیم پسر خراشه، وی گفتوگوها را به تفصیل یاد کرده است؛ الکامل، ابن اثیر ۲۴۶/۱؛ بس ج ۲/۱ ص ۳۳ (ش) ۱/۶۲؛ سهیلی ۶۲/۲، ۳۲۷؛ المعاب، صاغانی (خطی) «لیط»؛ حیاة الصحابه، الکاندهلوی ۲۷۴/۱ (وی به بدایه، ابن کثیر ۲۹/۵ و ابن سعد ۵۱۰/۵ ارجاع داده است).

روایت نخست

پیامبر خدا (ص) با قبیلهٔ ثقیف پیکار کرد. چون صنخر (بن عیله احمی) از این کارزار آگاه گشت، با سوارانی به آهنگ یاری پیامبر، به راه افتاد. ولی دید که پیامبر (ص) بی آنکه به پیروزی دست یابد، بازگشته است. صنخر خود را در برابر خدا متعهد ساخت که چنانچه ثقیف به فرمان فرستادهٔ خدا گردن نهد، از دژ آنان دور نگردد. چون ایشان تسلیم گشتند، صنخر به پیامبر خدا (ع) نوشت: اما بعد: همانا مردم ثقیف سر به فرمان تو نهاده‌اند. ای پیامبر خدا! من و ایشان همراه سوارانی، به سوی تو می‌آییم. پیامبر خدا (ص) دستور برپایی نماز جماعت داد. (با اسلام آوردن ایشان و پدید آمدن پیمان زیرین، گفتوگوها به پایان آمد).

روایت دوم

۱. به نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر
۲. این، فرمانی است از سوی محمد پیامبر (ص) فرستادهٔ خدا برای قبیلهٔ ثقیف.
۳. وی نوشت که: بر پایهٔ محتوای این نوشته، مردم ثقیف در پناه آفریدگاری که جز او خدایی نیست و نیز در پناه پیامبر، محمد بن عبدالله، هستند.
۴. به راستی که همهٔ وادی ثقیف، درختان خاردار^۲ و شکار آن، حریم خداست. ستمکاری و دزدی

و بدی، در آنجا روا نیست.

۵. مردم قبیله ثقیف سزاوارترین مردمان به سرزمین وَجّ اند. هیچ کس نباید از آنجا گذر کند. هیچ کس از مسلمانان نباید به قصد تصرف سرزمین طائف، بر آن گام نهد. اینان در سرزمین خود، طائف و درّه آن، هرگونه ساختمان و جز آن را که بخواهند می‌توانند بسازند.
۶. ایشان را برای پرداخت زکات، نزد مأمور گردآوری زکات نخواهند برد. از آنان يك درهم دارایی نخواهند ستاند و ناخواسته به بذل مال و جان، وادار نخواهند گشت.
۷. مردم ثقیف، امتی از مسلمانانند و به هر بخش از سرزمینهای اسلامی که بخواهند، می‌توانند بروند. به هر کجا که مسلمانان گام نهند، اینان نیز می‌توانند گام بنهند.
۸. اسیر ثقیف، از آن ایشان است و آنان نسبت به اسیر خویش، از همه کس سزاوارترند تا هر کاری که خود بخواهند، نسبت به وی در پیش گیرند.
۹. هرگونه بدهی که از رهگذر گروگانی که زمان آن فرارسیده باشد، به عهده داشته باشند، در شمار ریاست^۲ و شخص بدهکار در نظر خدا، بدهکار نیست. هرگونه بدهی که از راه گروگان نسبت به بازار عکاظ به گردن دارند، تنها اصل آن را پرداخت خواهند کرد.
۱۰. هرگونه بدهی نوشته‌شده‌ای که هنگام پذیرفتن اسلام بر عهده داشته‌اند، از آن ایشان است.^۴
۱۱. ثقیفیان هرگونه سپرده‌ای، چه دارایی و چه جان، نزد مردم داشته باشند و امانت گیرنده آن را از آن خود ساخته یا تباه کرده باشد، هان بدانید که وی باید سپرده را به سپارنده آن بازگرداند.
۱۲. هر جان و مالی از ثقیف که حاضر نبوده، از همان زنهار و پناهی برخوردار است که حاضران ایشان برخوردارند؛ و اینان هرآنچه در لیه^۵ دارند، از همان زنهاری برخوردار می‌شود که دارایی ایشان در وَجّ (وادی طائف) برخوردار است.
۱۳. بی‌گمان، هم‌پیمانان و سوداگران ثقیف، در این پیمان همانند ایشانند.
۱۴. اگر کسی به ثقیف سخنی زشت گوید، یا ستمگری بر آنان ستم کند، بی‌شک، درباره مال و جان ایشان به سخنان چنین کسی گوش فرا نخواهند داد و پیامبر خدا و مؤمنان، یاور ایشان خواهند بود.
۱۵. هر کس را که ثقیفیان نخواهند بر ایشان وارد شود، نباید به جایگاه ایشان گام نهد.
۱۶. و بازار خرید و فروش، در آستانه خانه‌هاست.
۱۷. هیچ کس جز از ایشان خود، برایشان فرمان نخواهد راند. فرمانروای بنی‌مالک، از ایشان خود، و فرمانروای هم‌پیمانان نیز از آنان خود، خواهد بود.
۱۸. نیمی^۶ از انگورهای قریش که به‌دست ثقیف آبیاری گشته است، از آن آبیاری خواهد بود.
۱۹. هر اندازه بدهی که بر گردن مردم ثقیف باشد، ربا به آن تعلق نخواهد گرفت. اگر بتوانند،

آن را می‌پردازند و چنانچه امکان پرداخت فراهم نیاید، در جمادای نخستین سال آینده خواهند پرداخت. هرکس زمان بدهیش فرارسد و آن را نپردازد، بی‌گمان، آن را بهر با آلوده است.

۲۰. هر مقدار طلبی که ثقیف از مردم داشته‌اند، باید تنها اصل آن را بازستانند.

۲۱. هرکس از مردم ثقیف، اسیری داشته و آن را فروخته باشد، بهای فروش آن، به وی تعلق دارد، و آن تعداد که فروخته نشده‌اند، به جای هر یک، شش نفر شتر می‌ستانند^۷: سه شتر که وارد سال چهارم گشته و به مرحله باریبری رسیده باشند^۸ و سه شتر سه‌ساله خوب و فربه^۹.

۲۲. هرکس از راه دادوستد کالایی^{۱۰} بخرد، حق فروختن آن نیز در دست خود اوست.

۱. وَجَّ: همان دره طائف است (الأمکنه والمیاه، زمخشری، ۲۲۰؛ یاقوت ۹۰۴/۴). م.
۲. متن «عضاهه» هرگونه درخت خاردار را «عضاه» گویند (کتاب الأموال، ص ۲۷۸). م.
۳. یعنی اسلام، رباخواری دوران جاهلیت را ناروا دانسته و پرداخت بدهی را تنها نسبت به اصل سرمایه، معتبر دانسته است. «فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ» بقره ۲۷۹؛ نیز بنگرید: الفائق، ۳۳۸/۳. م.
۴. یعنی پرداخت آن، لازم نیست. م.
۵. لئیه: دره‌ای است نزدیک طائف که بالای آن، مال ثقیف و پایین آن، از آن قبیله نصر بوده است (الجبال و الأمکنه، ص ۲۰۰؛ یاقوت، ۳۷۶/۴).
۶. الشطر: النصف، نیمه (الفائق، ۲۴۴/۲). م.
۷. گویا عمر نیز در زمان فرمانروایی خویش، با سوجدستن از همین فرمان پیامبر خدا(ص) بود که دستور داد بردگان تازی (نه غیرتازی) را در برابر ستانن شش یا هفت نفر شتر، آزاد سازند (بنگرید: طبری ۲۰۱۴/۴). م.
۸. بنگرید: المحکم، ابن‌سیده، ۳۳۳/۲. م.
۹. بنگرید: فقه اللغة، ثعالی، ص ۸۶. م.
۱۰. متن «کان له بیع»، بیع به معنی کالا آمده است (المحکم، ۱۸۹/۲). م.

(الف - ب) (۱۸۱)

مکاتبه با عتاب بن أسید، فرماندار مکه، پیرامون رباخواری ثقیف

تفسیر طبری ۶۶/۳.

مردم ثقیف با پیامبر پیمان بسته بودند که آنچه ربا از مردم، طلب دارند و ربایی که مردم از ایشان می‌خواهند، از میان رفته تلقی شود. پس از گشودن مکه، پیامبر خدا(ص) عتاب بن أسید را به کارگزاری مکه برگزید. بنی عمرو بن عمیر بن عوف، از مغیره، ربا می‌گرفتند و بنی مغیره به ایشان ربا

می‌پرداختند. هنگامی که اسلام فرارسید، بنی‌عمرو از بنی‌مغیره، مال بسیاری طلب داشتند. آنان برای ستاندن طلب خویش نزد بنی‌مغیره آمدند. ایشان در روزگار اسلام از پرداخت ربا، سرباز زدند و موضوع را به عتاب بن اسید بازگفتند. وی ماجری را به پیامبر(ص) نوشت.
متن نامه در دست نیست.

در پی این گفت‌وگوها، آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» تا «وَلَا تَطْلُمُونَ» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نافرمانی خدا بپرهیزید و چنانچه به‌راستی ایمان آورده‌اید، از ربایی که از روزگار پیش از اسلام به‌جا مانده است، چشم‌پوشید. اگر آن‌را رها نکنید، بدانید که برای کارزار با خداوند، آماده گشته‌اید. ولی چنانچه از آن کار بازگردید، بی‌آنکه ستم کنید یا ستمی بینید، سرمایه شما از آن خود شما خواهد بود)؛ فرود آمد. پیامبر خدا، آیه را برای عتاب نوشت و گفت:

چنانچه به حکم آیه خرسند گشتند، سخنی نیست؛ وگرنه، ایشان را به پیکار فراخوان.
همه متن، به‌دست نیامده است.

۱. بقره/۲۷۸ و ۲۷۹؛ نیز بنگرید: تیان ۲/۳۶۶-۶۸-۰.م.

۱۸۲

فرمان پیامبر خدا(ص) به همه مسلمانان، درباره ثقیف

الذیلی، ش ۱۷؛ ابن‌هشام، ص ۹۱۸-۹۱۹؛ ابن‌سعد، ج ۲/۲ ص ۲۳-۲۴ (ش ۲/۶۲)؛
المغازی، واقعی (خطی موزه بریتانیا) ورق ۲۱۸ ب، ج ص ۹۷۳؛ البدایة، ابن‌کثیر ۵/۳۴۴؛
قسطلانی، ۳۰۷/۱؛ عمخ، ش ۱۱۴؛ ابن‌قیم، ۱۹۸/۲؛ ابوعبید، ش ۵۰۸؛ الأموال، ابن‌زنجویه.
(خطی ورق ۶۸/الف؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۱/۴۹۳-۹۴، نسخه خطی آن ص ۱۰۴۱.
مقابله کنید: ابی‌داود، ۳۶/۱۹؛ وفاة الوفاء، سمهودی (ج جدید) ص ۱۰۳۶؛ بس ۱/۴ ص ۶۹.
بنگرید: کایتانی، ۵۸۹ (تعلیق چهارم)؛ اشهربر، ص ۷۲؛ اشهرنگر، ۴۸۶/۳.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این فرمانی است از سوی محمد پیامبر، فرستاده خدا به همه مؤمنان:
همانا درختان خاردار سرزمین وج، و درختان وصيد آن را نباید برید و شکار آنجا را نباید کشت.

چنانچه دیده شود کسی به چنین کاری دست یازد، باید او را با تن برهنه تازیانه زنند. و اگر کسی به آن سرزمین تجاوز کند، باید او را با تن برهنه تازیانه زنند. و اگر کسی به آن سرزمین تجاوز کند، باید او را دستگیر کنند و نزد محمد پیامبر بیاورند. بی گمان این فرمان از سوی محمد پیامبر صادر گشته است.

این فرمان را خالد بن سعید، به دستور پیامبر خدا (ص) نوشت. از این رو، نباید کسی به آنجا دست‌درازی کند تا درباره فرمان محمد، بر خویشتن ستم کرده باشد.

۱۸۳

نیز به مردم طائف

عمخ، ش ۱۶ (به نقل از عسکری)

از اُسَید جُعفی آورده‌اند که گفت: نزد پیامبر (ص) بودم که به مردم طائف نوشت: «شَرَابُ الْغُبَيْرَاءِ» (ثُرْت) حرام است».

۱. بنگرید: واژه‌نامه «غیر». م.

۱۸۴

نامه ابوبکر به کارگزار ثقیف (در روزگار رَدّة)

طبری، ص ۱۸۷۱+۱۹۸۸.

پیامبر (ص) با قبیله ثقیف پیمان بسته بود که ایشان را به میدان کارزار و یا نزد گردآورنده زکات نبرند و نیز یکدهم دارایشان را نستانند و آنان را به دادن مال و جان، وادار نسازند (بنگرید: پیمان

(۱۸۱). ولی هنگامی که پیامبر(ص) درگذشت و همه تازیان از آیین اسلام بازگشتند؛ و بهجز قریش و ثقیف و تیره‌های وابسته به ثقیف، چون اکثریت جدیله و پیروان ایشان، از پرداخت زکات سر باز زدند... ابوبکر(ص) به عثمان بن ابی‌العاص نوشت که گروهی را بر مردم طائف بگمارد و در هر شهر یا روستایی به‌اندازه نیاز آن، نیرو نگهدارد و سرپرستی ایشان را به کسی که مورد اعتماد اوست، بسپارد. عثمان بن ابی‌العاص، بر هر روستایی بیست تن نگهبان گماشت و هیچ‌کس از فرمان وی سرنیپچید.
متن فرمان، به‌دست نیامده است.

(الف/۱۸۴)

به سعد بن بکر بن هوازن

سنن دارمی، کتاب الصلاة، باب وجوب وضوء؛ باب ش ۵۶۶.

از ابن عباس روایت است که بنی‌سعد بن بکر، ضمام بن ثعلبه را به‌سوی پیامبر(ص) گسیل کردند. وی به خدمتش آمد و بر پیامبر درود گفت و سپس گفت: من از تو پرسش خواهم کرد و در پرسش خود، بر تو سخت خواهم گرفت... گفت: تورا که آفریده است؟ پیامبر پاسخ داد: الله. گفت تورا به الله سوگند می‌دهم که آیا تورا او فرستاده است؟ پیامبر گفت: آری. گفت: ما این معنی را از نوشته تو دریافتیم.

متن نامه، به‌دست نیامده است.

فرستادگان تو به ما دستور داده‌اند که در يك روز و يك شب، در زمانهای معین، پنج بار نماز بگذاریم؛ تورا به هم او سوگند می‌دهم که آیا آن، فرمان اوست؟ پیامبر گفت: آری. گفت: ما از نوشته تو به آن پی بردیم. فرستادگان تو، به ما فرمان داده‌اند که از داراییهای خود مقداری بگیریم و به تهیدستان خود دهیم؛ تورا به خدا سوگند می‌دهم که آیا آن، دستور او است؟ پیامبر گفت: آری... سپس نماینده بنی‌سعد گفت: سوگند به آنکه تورا همراه با راستی و حقیقت برانگیخته است، من و کسانی از قومم که به فرمان من‌اند، آن دستورها را به‌کار خواهیم بست. وی سپس بازگشت.

برای مردم جُرش

الذیلی، ش ۲۲.

مقابله کنید: ابن هشام ص ۹۵۵؛ لسان العرب واژه «سحت» عمر موصلی ج ۸ ورق ۲۳ الف؛
إمتاع الأسماع، مقریزی، ۵۰۵/۱؛ النهایه، ابن اثیر، واژه «ثور».

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد پیامبر (ص) برای مردم جُرش:

چراگاهی را که جُرش هنگام گرویدن به اسلام داشته‌اند، از آن خود ایشان است. از اینرو هر کس
بی‌اجازه ایشان بر گیاه آنجا مال^۱ بچراند، شتران خود را از دست خواهد داد. پسر زهیر بن حماطه را
که در میان قبیله خَنَم^۲ است، نگاه دارید؛ زیرا که وی ضامن ایشان است.
عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان، گواه گشتند. نیز معاویه، آن را نوشت.

۱. متن «مال» واكثر ما يُطلقُ المالُ عند العرب على الابل، لآنها كانت أكثر أموالهم (لسان ۶۳۶/۱۱): تازیان، واژه مال را
بیشتر به شتر اطلاق می‌کنند، زیرا که بیشترین دارایی ایشان شتر بوده است. — م.
۲. خَنَم: یکی از قبیله‌های نامدار عرب بود؛ بنگرید: (الاتفاق ص ۵۲۰-۲۲؛ جمهره ص ۳۸۷ و ۴۷۵). — م.

(الف/۱۸۵)

نامه پیامبر (علیه السلام) به مردم جُرش

مسلم ۲۷/۳۶ ش ۱۹۹۰، بحن ۲۲۴/۱ (یا: ش ۱۹۶۱)؛ صحیح بخاری ۱۱/۷۴ کتاب
الأثریه، بخش «آن کس که در آمیختن رُطب با خرما را — در صورتی که مستی آور باشد — جایز
نمی‌داند»، حدیث ۱، ۲.

از ابن عباس روایت است که پیامبر خدا (ص) پیرامون بازداشتن مردم جُرش از درآمیختن خرما به
مویز، نامه نوشت.

(نظر بحن اینست که مویز و خرما را بهم پیامیزند. مسلم در کتاب آشامیدنیها و همچنین بخاری
— بهروایت از ابوقتاده — روایت کرده‌اند که پیامبر از گردهم آوردن خرما و رُطب و مویز [یعنی برای

بهدست آوردن می] و نیز فراهم آوردن می، جداگانه از هر يك از آنها، بازداشته (نهی کرده) است. منظور از این سخن، تنها نوشیدنی مستی‌آور است و خدا داناتر است). متن نامه، به‌دست نیامده است.

۱۸۶

برای قبیله خَثَم

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۳۴-۳۵ (ش ۶۸)؛ الأهل، ص ۶۴.
مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۷۸ (ش ۱۳۰).
بنگرید: کایتانی، ۲۸/۱۰؛ اشیرنگر، ۴۶۹/۳.

این، فرمانی است از سوی محمد پیامبر خدا برای مردم خَثَم که در وادی بیشه و صحرای آن زندگی می‌کنند:

بی‌گمان، هر خونی که در جاهلیت ریخته‌اید، از شما برداشته شده است. هر يك از شما، خواسته یا ناخواسته، به اسلام بگروید؛ و زمین کشاورزی نرم یا سخت که با آب آسمان یا از رطوبت درون گیاه سیراب می‌گردد در دست داشته باشد، به‌جز در خشکسالی و قحطی، تنها وی خود از فراورده و گیاه آن برخوردار خواهد بود. ایشان باید از کشتزاری که با آب روان سیراب می‌گردد، یک‌دهم و از کشتزاری که با دلو سیراب گردد، نصف یک‌دهم (یک بیستم) محصول را بپردازند. جریر بن عبدالله و حاضران، گواه گشتند.

۱۸۷

برای حارث بن عبد شمس خثعمی

بیج ش ۱۴۳۳؛ أسدالغابه ۳۴۸/۱ شرح حال حارث بن عبد شمس خثعمی؛ وی گفته است: حارث نزد پیامبر رفت و از او برای خونها و داراییهای همه یاران خویش، زنهار گرفت. سپس پیامبر برای خثعمیان نامه‌ای نوشت و آنان را در چنین و چنان بخش از سرزمین خود، آزادی داد (این اثیر این گفته را به ابن منده و ابونعیم، نسبت داده است).

متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱۸۸

برای قبیله باهله از ساکنان بیشه

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۳ (ش ۱/۶۱)؛ عمخ ش ۹۵؛ الأهل، ص ۶۶.
مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۴۹ (ش ۱/۹۳).
بنگرید: کایتانی، ۷/۹؛ اشپرنگر، ۳۲۲/۳.

برای مُطَرَف بن کاهن باهلی و مردمانی از باهله که در بیشه سُکنی گزیده‌اند:
کسی که زمین مواتِ ناکشته را که جایگاه خفتن و آسایشگاه چهارپایان است، آباد سازد، بی‌گمان، آن زمین از آن وی خواهد بود. ایشان باید از هر سی گاو، یک گاو بزرگسال و از هر چهل گوسفند، یک رأس گوسفند بزرگسال و فربه^۱ بدهند؛ و برای هر پنج شتر، یک گوسفند که دندانهای پیشین آن، روییده باشد^۲، زکات بدهند. گیرنده زکات باید زکات این دامها را در چراگاههای آنها بستاند. و ایشان در پناه خدا هستند.

۱. متن «عُتُود»: گوسفندی که بزرگ گشته و آماده بارداری است (لسان ۲۸۰/۳) باتوجه به این معنی و باتوجه به مبحث زکات گوسفند در کتب فقهی، توضیح مؤلف در واژه‌نامه که عُتُود را به معنی بزغاله يكساله دانسته است، نمی‌تواند درست باشد. نیز بنگرید: پانوشتهای پیمان (۱۱۰/ج) - م.
۲. متن «مُسِنَّة» مُسِنَّة که جمع آن، مَسَان است، یعنی گاو و گوسفندی که دندانهای پیشین آنها، روییده باشد. مُسِنَّة در این جانوران، مانند انسان به معنی بزرگسال نیست (لسان، ۲۲۲/۱۳؛ نیز بنگرید: مفاتیح العلوم ص ۱۳) - م.

(۱۸۸/الف)

برای مطرف بن خالد بن نضله باهلی

بث ۳۷۲/۴ در ترجمه مطرف بن خالد، وی گفته که: این سخن را احمد عسکری به اختصار آورده است.

مطرف بن خالد بن نضله باهلی، از قبیله بنی قراص بن معن، نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر خدا، نوشته‌ای برای او نوشت. متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱۸۹

برای نهشل بن مالک باهلی

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۳ (ش ۲/۶۱): عمخ، ۱۱۰؛ بث ۴۳/۵ در ترجمه نهشل بن مالک (از ابن منده): البدایه، ابن کثیر ۳۵۱/۵. مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۴۹ (ش ۲/۹۳). بنگرید: کایتانی، ۸/۹؛ اشپرنگر، ۳۲۳/۳.

برای نهشل بن مالک وائل، از باهله:

بار خدایا به‌نام تو

این فرمانی است از سوی محمد فرستاده خدا برای نهشل بن مالک و کسانی از بنی وائل که با وی هستند. هر کس به اسلام بگردد و نماز گزارد و زکات دهد و از خدا و پیامبر او فرمان برد و از دست‌آورده جنگی، سهم خدا را که يك پنجم است و نیز سهم پیامبر را بپردازد، بر اسلام خویش گواهی دهد و از کافران دوری گزیند، بی‌گمان در پناه خداوند خواهد بود و محمد از هر ستمی نسبت به وی بیزار است. ایشان را نزد گردآورنده زکات نخواهند برد و يك‌دهم دارایشان را نخواهند ستاند؛ و کارگزار ایشان از خودشان خواهد بود. این فرمان را عثمان بن عفان نوشت.

(۱۸۹/الف) به اَکْبِر و قوم او

ابن حنبل ج ۳ ص ۱۳۳ ش ۲

از انس روایت است که پیامبر (ص) نامه‌ای به اَکْبِر ثومه نوشت... و آنان را به اسلام فراخواند. متن نامه، به‌دست نیامده است.

۱۹۰

برای اَکْبِر^۱ و مردم ثومه الجندل^۲

بع ش ۵۰۸؛ بس ج ۲/۱ ص ۳۶ (ش ۷۳): بلا، ص ۶۱: الأموال، ابن زنجویه (خطی ورق ۶۸/ب: الخراج، قدامه ورق ۱۲۴ ب - ۱۲۵: السهلی ۳۱۹/۲ - ۳۲۰: إمتاع الأسماع، مقریزی ۴۶۶/۱ - ۴۶۷، و نسخه خطی آن، ص ۱۰۳۰: بحر ۱۳۸/۱: قلش ۳۷۰/۶: مُنْجَم البلدان، یاقوت، «دومه»: قیاس کنید: ج ۲۹۸/۱: عمخ ش ۱۲: المنازی، واقیدی ص ۱۰۳۰: الحلیّ (چاپ جدید) ۲۳۳/۳، نیز وی تصریح کرده است که: آن روز پیامبر با ناخن خود، نامه را مهر کرد. (درباره مهر زدن با پشت ناخن، بنگرید: مایسنر ۱۷۹/۲: انوارن، ص ۱: کروکمان، لوح ۲۸).
مقابله کنید: لسان «بور» ابو عبید، ش ۵۰۹: ابن طولون ش ۱۸: احمد خنبل ۱۳۳/۳: کنز العمال ج ۵ ش ۵۶۶۱ (به نقل از ابن عساکر): الاشتقاق، ص ۲۲۳: القسوط، سرخسی ۱۶۹/۳: مُنْجَم ابن قانع (خطی) ورق ۱۴۶/ب ۱۴۷/الف.
بنگرید: کایتانی، ۴۵/۹: اشپرنگر ۴۱۸/۳: اشپریر، ص ۵۷-۵۸.

ابو عبید گفت: من اصل این نامه را خوانده‌ام؛ آن را در قضیم پیرمردی نزد من آورد و من آن را حرف به حرف، نوشتم. در نامه چنین آمده بود:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا برای اَکْبِر، آنگاه که او به دست سیف الله (شمشیر خدا)، خالد بن ولید، اسلام پذیرفت و در ثوماء الجندل و پیرامون آن، بتها و خدایان^۳ دروغین را رها ساخت؛
خرمابنی که از آب باران سیراب می‌گردد، زمین نکشته، زمینهای که مالک آنها شناخته نیست و نشان آبادانی در آنها به چشم نمی‌خورد؛ ابزار پیکار، چهارپایان و دژها، از آن ماست. خرمابنی که

درون باروی شهر است، آبی که بر روی زمین روان و بستر جریان خود را آباد ساخته است، از آن شماست. دامهای چرنده شما را از رفتن به چراگاه، باز نخواهند داشت. از دارایی شما که میان دو نصاب زکات قرار گیرد، زکات نمی‌ستانند. شما را از بهره‌وری از گیاه، باز نخواهند داشت. نماز را در هنگام خود به‌جای آورید؛ زکات را چنان‌که شایسته است بپردازید. شما در برابر خدا متعهدید که کارهای یادشده را انجام دهید. در عوض، مسلمانان پیمان شما را همراه با راستی، به‌کار خواهند بست.

خداوند و مسلمانان حاضر، گواه گشتند.

۱. اَکْبِر: مَلِك بن عبدالمک بن عبدالحی... بن شکامة بن شیب بود. پیامبر(ص) خالد بن ولید را از تبوک، به‌سوی وی فرستاد و به خالد گفت که او را در حال شکار خواهی یافت. شب هنگام، گاوی وحشی نزدیک دژ اَکْبِر آمد، وی برای کشتن گاو از دژ به زیر آمد. خالد بر وی هجوم برد و او را اسیر ساخت و برادرش خُتان بن عبدالمک را کشت. خالد در سال نهم هجری، دژ اَکْبِر را با پیکار گشود. سپس پیامبر خدا، دربارهٔ ثُومَة با وی صلح کرد و به او پناه داد. پیامبر(ص) برای اَکْبِر و مردم ثُومَة، سرگزیت تعیین کرد. اَکْبِر، پس از پیامبر(ص) پیمان صلح را نادیده گرفت و عمر او را با دیگر مخالفان اسلام، از جزیرة العرب بیرون راند. البته یاقوت موضوع بیرون‌راندن اَکْبِر از عربستان را از نظر تاریخی، نادرست می‌داند. (یاقوت ۲/۶۲۵-۲۶۶). م.

۲. ثُومَة الجندل: به ضَم و فتح اول، از روستاهای وادی القُری است و از مدینه سیزده منزل و از کوفه و دمشق، هریک ده منزل فاصله دارد. و دژ مارد که دژ اَکْبِر بوده، در درون آن قرار داشته است (ابن خرداد به ص ۱۲۹؛ یاقوت ۲/۶۲۵). م.

۳. متن «الاتداد». التَّدُّ: جَمْعُهُ اَتْدَاد، المَثَلُ وَالْمَثَلُ. نیز گفته‌اند: التَّدُّ مَثَلُ الشَّيْءِ الَّذِي يُضَاكُهُ وَيُنَادُهُ. نَدْبَهُ مَعْنَى هَمَانْدَ چیزی است که این همانند، با آن چیز، در ستیز باشد (تبیان، ۱/۱۰۱؛ لسان ۳/۴۲۰). م.

(۱/۱۹۰)

از سَرِیةٔ عبدالرَّحْمَنِ بنِ عَوْفٍ، به قَبِیْلَةُ کَلْبِ

إمتاع الأسماع، مقریزی ج ۱/۲۶۸؛ ابن سعد ۲/۴ ص ۶۷.

عبدالرَّحْمَنِ رفت تا به ثُومَة الجندل رسید... سپس اَصْنَع بنِ عُمَر بنِ ثَعْلَبَة بنِ حِصْن بنِ ضَمْمِ کَلْبِ که مسیحی و فرمانروای قوم خود بود، مسلمان گشت. عبدالرحمن، اسلام پذیرفتن وی را نوشت و همراه رافع بن مکیث، برای پیامبر فرستاد. نیز به پیامبر نوشت که می‌خواهد از میان ایشان همسری برگزیند.

متن نامه، به‌دست نیامده است.

(۲/۱۹۰)

پاسخ پیامبر به عبدالرحمن بن عوف

بس ج ۱۳ ص ۹۱؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۲۶۸/۱؛ حياة الصحابة، الكاندهلوی ۱۷۴/۱ (وی به الإصابة ابن حجر ۱۰۸/۱ ارجاع داده و این نامه را با نامه پیشین، با هم آورده است).

پیامبر به وی نوشت: «تُماضِرُ دختر اُضغ را به همسری خود درآور.»

(۳/۱۹۰)

برای قیس بن نعمان (از ناحیه ثومة الجندل)

المطالبُ العالیة، ابن حجر ش ۴۳۷۹ (بمنقل از ابویطی).

قیس بن نعمان گفت: گله‌ای از اسبان پیامبر (ص) بیرون رفت. اُکیدر ثومة الجندل از آن آگاه گشت. پس (قیس بن نعمان؟) بازگشت و نزد پیامبر اسلام رفت و گفت: ای پیامبر خدا! من شنیده‌ام که اسبان تو بیرون رفته‌اند. من بر زمین و دارایی خویش بی‌مناکم. از این‌رو، فرمانی برای من بنویس تا از این رهگذر، هیچ‌گونه آسیبی به دارایی من نرسد. زیرا من حقّی را که به گردن دارم، پذیرفته‌ام. پیامبر خدا نوشته‌ای به وی داد.

متن نوشته، به‌دست نیامده است.

۱. گویا اسبان برای چرا بیرون رفته بودند. م.

۱۹۱

برای مردم ذومۀ الجندل و قبیلۀ کلب

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۶۹ (ش ۱۱۹): الاصابه ش ۱۵۳۰؛ ابن عبدربه ۱۳۴/۱-۳۵؛ عمخ ش ۱۵.

مقابلۀ کنید: عمخ ش ۴۱ (به نقل از ابوموسی و ابو عمرو)؛ لسان «بتت»؛ غریب الحدیث، ابو عبید (خلی) ورق ۲۳۲/ب؛ بعب ش ۴۰۸، ۲۳۰۵؛ النهایة، ابن اثیر، «بعل»، «بور». بنگرید: کایتانی ۴۸/۹؛ اشهر بر ص ۵۹؛ اشهر نگر ۴۱۸/۳ (تعلیقۀ نخست) ۱. نیز بازنگرید: فرمان ۱۹۲ زیرین (حواشی آن).

این نوشته‌ای است از محمد پیامبر خدا، برای مردم ذومۀ الجندل و قبایل کلب و حارثه بن قطن: خرمابنی که از آب باران سیراب می‌گردد، از آن ما و خرمابنی که درون شهر است، از آن شماست. زکات زمینی که از آب روان آبیاری گردد، یکدهم و زکات زمینی که با دست آبیاری گردد، نصف یکدهم (یک بیستم) است. چهارپایان شما را گردهم آورده نزد گردآورندۀ زکات، نخواهند برد^۲. از گوسفندان بیرون از حدنصاب، زکات نمی‌ستانند، یعنی آنها را به گوسفندان دیگر نمی‌پیوندند که از آنها زکات بگیرند^۳. نماز را در وقت خود بگزارید و زکات را چنان که شایسته است بپردازید. شما را از سودبردن از گیاه، جلو نمی‌گیرند. یکدهم اثاث خانۀ شما را نخواهند گرفت. این حق شما است که ما بر این پیمان، استوار مانیم. بر شماست که نیکخواه ما باشید و بر پیمان خویش، پای فشرد و نسبت به تعهد خود در برابر خدا و پیامبر او، استوار باشید. خدا و مسلمانان حاضر، گواه گشتند.

۱. نیز بنگرید: الفائق ۳۳۱/۲-۳۲. م.

۲. یعنی مأمور گردآوری زکات، خود وظیفه دارد که برای گرفتن زکات، نزد شما بیاید. م.

۳. متن «وَلَا تَمْلَأُ فِئْتِكُمْ الْفَارِدَةَ: الشَّاةُ الْمَنْفَرِدَةُ؛ اِی لَا تُضَمُّ إِلَى الشَّاءِ فَتُحْسَبُ مَعَهَا. فَارِدَةٌ یَعْنِیْ گوسفند تنها و کمتر از حدنصاب زکات؛ یعنی در محاسبۀ زکات، آن را به گوسفندان دیگر نمی‌پیوندند که با آنها شمرده شود و سپس از مجموع آنها زکات بستانند (الفائق ۳۳۲/۲). زیرا در این صورت، از گوسفندان کسی که به حدنصاب نرسیده بوده بتاروا، زکات گرفته‌اند. م.